



فرزندان هراکلس

| اوریپید | غلامرضا شهبازی | کلاسیک یونانی (۸) |
| HERACLEIDAE | Euripides | Gholam Reza Shahbazi |



فرزندان هراکلس |

اورپیید |

ترجمه غلامرضا شهپازی |

ویراستار: سارا شجاعی |

نمونه خوان: میترا سلیمانی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ اول | ۱۴۰۰ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۵-۳-۷۵۵۴-۶۲۲-۱۹۷۸ |

ستریبیکل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷-۶۶۶۶۳۵۴۵ |

bidgol.ir |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرائی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. *

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرائی نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و تذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشمداشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهای با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرائی هستند.

بنابراین، نشر بیگول استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به‌جد پیگیری خواهد کرد.

مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل

مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل، مجموعه‌ای منحصر به فرد از نمایشنامه‌هایی است که تا به حال به فارسی ترجمه نشده‌اند و یا ترجمهٔ مجددی از نمایشنامه‌هایی خواهد بود که از هر جهت لزوم ترجمهٔ مجدد آنها حس می‌گردد. این مجموعه تا حد امکان می‌کوشد تأکید خود را به جای متن نمایشی، بر ویژگی اجرایی آن بگذارد و بدین ترتیب به نیازهای اجرایی متون نمایشی پاسخ گوید.

معرفی جهان‌های متفاوت نمایشی از اهداف اصلی این مجموعه خواهد بود؛ جهان‌هایی که تا به حال برای خوانندگان فارسی ناگشوده مانده‌اند یا سیاست‌های فرهنگی خاص، مانع از گشوده شدن آنها شده است. این مجموعه برای آنکه حداکثر آثار نمایشی را پوشش دهد، خود به حوزه‌های کوچک‌تر زیر تقسیم شده است: کلاسیک‌ها، کلاسیک‌های مدرن، آمریکای لاتین، بعد از هزاره، تک‌پرده‌ای‌ها، چشم‌انداز شرق، نمایشنامه‌های ایرانی، نمایشنامه‌های آمریکایی، نمایشنامه‌های اروپایی. برای درک بهتر خواننده از دنیای نویسنده و متن او، هر نمایشنامه با یک مقاله یا نقد همراه خواهد شد.

دبیر مجموعه

علی اکبر علیزاد

ترجمه این نمایشنامه از منبع زیر صورت گرفته است:

Euripides' Heracleidae

Translated by George Theodoridis

<https://www.poetryintranslation.com/PITBR/Greek/Heracleidae.php#highlightheracleidae>

و در بخش‌هایی از ترجمه، از این منابع نیز استفاده شده است:

Euripides

Complete Works

Delphi Classics

2013

Euripides. *The Children of Heracles*. Edited with an introduction, translation and commentary by William Allan. Aris & Phillips classical texts. Oxford: Aris & Phillips/Oxbow, 2015

| فرزندان هراکلس |



شخصیت‌ها

Iolaos

یولائوس

(برادرزاده و همدم هراکلس، مردی سالخورده)

Demophon

دموفون

(پادشاه آتن، پسر تسیوس)

Alcmene

آلکمنه

(مادر هراکلس)

Makaria

ماکاریا

(دختر هراکلس. توضیح: اورپید به او نامی نمی‌دهد و در مورد او تنها عنوان پارتینوس به معنای «دوشیزه» را به کار می‌برد.)

Eurystheus

یوریستئوس

(پادشاه آرگوس: میسینه و تیرینس)

خدمتگزار

(که در خدمت هیلوس، پسر هراکلس، است.)

پیک

(خدمتگزار آلکمنه)

Kopreas

کوپرناس

(پیک یوریستئوس)

همسرایان

(متشکل از پانزده پیرمرد اهل ماراتون)

همراهان گوناگون

(آکاماس، فرزندان هراکلس، خدمتگزاران، سربازان آتنی، این افراد خاموش‌اند.)



در دوردست، معبد ژئوس آگوریوس (ژئوس، حامی بازارگاه) در ماراتون در نزدیکی آتن قرار دارد.
در فاصله‌ای نزدیک‌تر، محراب ژئوس است که گرد آن یولائوس و فرزندان جوان هراکلس به فریادخواهی دمر به خاک افتاده‌اند. تمامی آنان تاج گل بر سر دارند که نشان می‌دهد فریاد خواهند. محراب پوشیده از شاخه‌های زیتون است.
کمی پس از آنکه پرده بالا می‌رود، یولائوس برمی‌خیزد و تماشاگران را خطاب قرار می‌دهد.

یولائوس: اکنون دیرزمانی ست که این رامی دانم. مردی که زاده می‌شود تنها به سود همسایگانش زاده می‌شود، اما مردی که دلش برای سود خودش می‌تپد به درد شهرش نمی‌خورد، و دشوار می‌توان با او سرکرد و نفعش تنها به خودش می‌رسد.
این را بسیار، نه در سخن که خود در عمل تجربه کرده‌ام.
آری، تجربه خودم این رامی گوید.

می‌دانی، من آن‌گاه که می‌توانستم در آگوس بنشینم و زندگانی راحتی داشته باشم، به خاطر سرفرازی و احترام به پیوندهای

خویشاوندی، بیش از هر کس دیگر، هراکلس را، آن‌گاه که در میان ما بود، در بسیاری از کارهای مردافکنش یاری دادم. و اکنون، اکنون که هراکلس رفته است تادر میان باقی خدایان بزید، من از تمامی فرزنداناش مراقبت می‌کنم. من تمامی ایشان را به زیر پر و بال خویش گرفته‌ام و پشتیبان آنانم، گرچه اکنون من خود نیز نیازمند آنم که کسی پشتیبانم باشد. زیرا آن هنگام که خدایان هراکلس را به آسمان بردند، یوربستئوس، پادشاه آرگوس، کمر به قتل تمامی ما بست، اما ما گریختیم. گریختیم و جانمان را نجات دادیم اما سرزمینمان را نه. ما خانه و کاشانه مان را وانهادیم و اینک در تبعید، پیوسته از سرزمینی به سرزمینی دیگر می‌رویم، زیرا یوربستئوس، افزون بر تمامی آن بی‌حرمتی‌ها که در حق ما کرده، بر آن شده است که باز هم ما را خوار دارد. او تا خبردار می‌شود که ما در سرزمینی ماندگار شده‌ایم به آنجا پیک‌هایی می‌فرستد و از فرمانروای آن سرزمین می‌خواهد که ما را از آنجا براند و بدو واگذارد. یوربستئوس به آن فرمانروای می‌گوید که آرگوس شهری نیرومند است که نه می‌توان با آن آشتی کرد، نه با آن درافتاد و اینکه سعادت با او، یوربستئوس، یار است. آن‌گاه آن راهبران که ناتوانی من و کم‌سالی این کودکان را می‌بینند، بهتر می‌دانند که سخن آن کس را که نیرومند است بشنوند، و از این روست که همواره ما را از سرزمین‌هایشان می‌رانند. از این روست که من و این کودکان در اینجاییم و تمامی ما از این بخت بد نصیب می‌بریم. من چگونه می‌توانم آنان را به حال خود واگذارم و بروم؟ اگر چنین کنم مردمان خواهند گفت، بنگر اکنون که آن

بینوا کودکان بی پدر شده‌اند، یولائوس، خویشاوندشان، از ایشان نگاهداری نمی‌کند!

و بدین سان ما، رانده شده از دیگر سرزمین‌های یونان، به اینجا، به ماراتون و اطراف آن، آمده‌ایم، تا نزدیک محراب‌های خدایان بنشینیم و در جامه فریادخواهان از آنان بخواهیم ما را یاری کنند. ما بدین جا، به مرزهای آتن شکوهمند، آمده‌ایم، زیرا می‌گویند که دو پسر تسیوس که از خویشان این کودکان‌اند بر این سرزمین فرمان می‌رانند. این دو پسر افتخار فرمانروایی بر این سرزمین را با پیشک انداختن میان تمامی زادگان پانسیون یافتند.

دو تن سالخورده در این گریز راهبر دیگران‌اند: نخست من که نگران جان این پسرانم و از دخترکان جوان، دختران هراکلس را می‌گویم، آکمنه، مادرشان، مراقبت می‌کند. او آنجا درون معبد است و آن دخترکان را محکم در میان بازوان خویش گرفته است، زیرا اگر مردمانی که نزدیک محراب‌ها ایستاده‌اند چشمشان بدان دختران جوان افتد مایه ننگ و شرمساری ست.

هیولوس و برادران بزرگ‌ترش رفته‌اند تا پی جای دیگری بگردند تا اگر ما را از اینجا نیز برانند به آنجا رویم و جای بگزینیم.

او می‌بیند که کوپرتاس، پیک، از دوردست می‌آید و وحشت زده می‌شود. او نزدیک‌تر به محراب می‌نشیند و کودکان را گرد خود جمع می‌کند تا از آنان محافظت کند.

کودکان، کودکان!

نزدیک بیایید. بجنید، ردای مرا بگیری!

پیک یوریستئوس را می بینم که می آید. او همان مردی ست
که هر جا سرگردان بوده ایم پی ما آمده است.
کوپرئاس با یک همراه وارد می شود.

نفرین بر تو، نفرین بر تو، تو جانور سهمناک!
نفرین بر تو و نفرین بر آن مردی که تو را بدین جا فرستاده
است! نفرین بر تو به خاطر تمامی آن خبرهای پلید و ناراستی
که زیانت به زیان پدر دلاور این کودکان پراکنده است!
کوپرئاس: به گمانم تو می پنداری که اینجا جایی ست که می توانی آسوده
ول بگردی؛ و می پنداری که به سرزمینی آکنده از مهر آمده ای.
تونادانی، یولائوس، نادان!

چه کس مردی نیرومند چون یوریستئوس را وامی نهد و
طرف جانور ناتوان و بی مقداری چون تو را می گیرد؟
راه بیفت، پیرمرد! از اینجا برو. چرا خودت را به دردسر
می اندازی؟ برخیز و از اینجا برو! برو به آرگوس، آنجا که
مکافات چشم به راه توست. سنگسار، به گمانم.
یولائوس: نه، نمی روم. محراب این خدا پشیمانی من خواهد بود و نیز
این سرزمین که در آنیم، چرا که سرزمینی آزاد است.

کوپرئاس و همراهانش شاخه های فریادخواهی را از محراب
می رویند و تاج گل ها را از سر کودکان برمی دارند.
کوپرئاس: (مشت راستش را به نشانه تهدید بالا می برد.) تو می خواهی
دردسر این دست را افزون کنی؟

یولائوس: تو دست زور نه بر سر من و نه بر سر این کودکان بلند
نخواهی کرد!

کوپرئاس: (یکی از کودکان را می قاید.) تو خودت را بپا. در این گونه کارها
خیلی هم پیشگوی خوبی نیستی.